

تألیف یا ترجمه، کدام یک؟

علی صلح‌جو*

عده‌ای دیگر مخالف ترجمه‌اند. اینها می‌گویند به دو دلیل تألیف به ترجمه برتری دارد، اولاً، زبان ترجمه به هیچ‌وجه به روانی زبان تألیف نخواهد بود. ثانیاً، کتاب خارجی برای مخاطب خارجی تدوین شده و، در نتیجه، تار و پودش براساس فرهنگ بیگانه درست شده و جاذبه‌اش برای مخاطبان دیگر کم است.

حقیقت این است که نظر هر دو گروه، تا حدی، درست است. آنها که می‌گویند فیزیک و شیمی نیاز به فرهنگی خاص ندارد تا حدّ زیادی درست می‌گویند. ممکن است ترجمه یک شعر اروپایی به زبان فارسی جاذبه شعرهای اصیل فارسی را نداشته باشد، اما چنین وضعی درباره کتاب فیزیک یا ریاضی صادق نیست. به عبارت دیگر، کتاب فیزیک به اشیاء و پدیده‌هایی می‌پردازد که برای خواننده فیزیک، در هر جای دنیا، مانوس است. با وجود این، نمی‌توان

چکیده: در این مقاله به شرح دیدگاههای مختلف درخصوص تألیف و ترجمه در ایران و وضعیت کتابهای درسی، ضعف نظام آموزشی در آموزش تألیف و چگونگی کاربرد زبان نوشتاری در ایران، جاذبه امتیاز دانشگاهی برای مدرسان مؤلف و سنت تألیف در دانشگاه پیام نور پرداخته شده است.

کلیدواژه: ترجمه، تألیف، آموزش تألیف، تألیف در دانشگاه پیام‌نور.

مقدمه

برخی از استادان و نویسندگان و کارشناسان آموزشی در ایران مخالف تألیف‌اند. آنها می‌گویند نوشتن کتاب در زمینه علوم دقیق مانند فیزیک، شیمی و ریاضی کاری است بیهوده زیرا ما به راحتی می‌توانیم این‌گونه کتابها را ترجمه کنیم و در اختیار دانشجو بگذاریم. می‌گویند از آنجا که ما هرگز نمی‌توانیم مثلاً در زمینه فیزیک کتابی بنویسیم که هم‌تای خارجی آن باشد، بهتر است آن را ترجمه کنیم.

* مؤلف، مترجم و پژوهشگر حوزه‌های ترجمه و زبان‌شناسی؛ ویراستار مدیریت تدوین منابع درسی.

می‌گویند چون تألیفهای مؤلفان ایرانی خوب نیست، بهتر است تألیف را کنار بگذاریم و به ترجمه بپردازیم. به نظر نمی‌رسد پیشنهاد مناسبی باشد. برعکس، به جای دست برداشتن از تألیف، باید آموخت که چگونه می‌توان تألیف کرد. با اینکه در جامعه کنونی ما نمونه‌های زیادی از تألیفهای خوب - در سطح هنجارهای نشر جهانی - نمی‌توان سراغ گرفت، نمونه‌هایی وجود دارد که به این حد نزدیک شده‌اند. این نشان می‌دهد که این کار عملی است.

ترجمه تعدیل شده

لزومی ندارد ترجمه‌ها، در تمام موارد، کاملاً دقیق باشند. شاید ما اکنون، در بیشتر زمینه‌ها، اصولاً در موقعیت اخذ و اقتباس باشیم نه ترجمه صرف. در بسیاری از رشته‌ها، می‌توان از ترجمه تعدیل شده استفاده کرد. مترجم کتاب فیزیک، شیمی، ریاضی یا هر رشته علمی دیگر، به خصوص اگر کتاب درسی باشد، نباید خود را ملزم به ترجمه تک‌تک کلمات بداند. انتظار خواننده از مترجم کتاب علمی و فنی این است که علم و فن بداند، نه اینکه به تمام اصطلاحات عامیانه و ضرب‌المثل‌های زبان فرنگی تسلط داشته باشد. اگر نکته طنزآمیز یا حکایتی در کتابی علمی یا فنی نقل شده باشد، مترجم توانا کسی است که بتواند آن حکایت یا طنز را، چنانچه در ترجمه کلمه به کلمه خاصیت خود را از دست بدهد، در فارسی بازسازی یا، در صورت قابل بازسازی نبودن، آن را حذف کند، نه اینکه کلمه به کلمه آن را ترجمه کند به طوری که نه خود و نه خواننده چیزی از آن بفهمد. مترجم چنین کتابی به راحتی می‌تواند در متن نوشته دستکاری کند و بخشهای فرهنگی را از آن بردارد و عناصر فرهنگ خود را به جای آن بنشانند.

به نظر می‌رسد که هواداران ترجمه کمتر قادر به

انکار کرد که ممکن است مثالهایی در آن باشد که برای خواننده ایرانی نامأنوس باشد. علاوه بر این، به یقین می‌توان گفت که زبان ترجمه، هر قدر هم مترجم توانا باشد، به ضرورت، سنگین‌تر از زبان تألیف است.

چه باید کرد؟ آیا نباید کتابهای مربوط به علوم دقیق را خودمان تألیف کنیم؟ ممکن است ما، در حال حاضر، نتوانیم در زمینه فیزیک، شیمی، رایانه یا هر رشته علمی و فنی دیگر تألیف کنیم به طوری که از هر نظر با همتای انگلیسی، فرانسوی یا آلمانی آن برابری کند، اما این ناتوانی توجیه‌کننده بی‌عملی و منتظر ماندن نیست. دیر یا زود، ما هم باید بتوانیم این کار را بکنیم. هنگامی که به این کار بپردازیم، مشکلات آن را نیز در جریان عمل برطرف خواهیم کرد.

مخالفان تألیف کتاب درسی، بیشتر، آن گروه از هیئت علمی دانشگاه‌اند که زبان خارجی می‌دانند. از آنجا که ترجمه کتاب درسی برای این گروه آسان‌تر از تألیف آن است، همواره ترجمه را به تألیف ترجیح می‌دهند. هواداران ترجمه، در نقد کار مؤلفان، موجه‌اند زیرا اغلب تألیفها اشکال دارند. مؤلفان این‌گونه تألیفها نمی‌دانند چه فصلهایی را، و با چه ترتیبی، باید در کتاب بگنجانند؛ از هویت بند (پاراگراف) آگاهی ندارند و با ساختمان درونی آن آشنا نیستند؛ نمی‌دانند چه بخشهایی از متن را باید در «خانه» (box) قرار داد و آن را پُر نما (highlight) کرد؛ چه وقت باید پانویس داد؛ مآخذ را چگونه باید تنظیم کرد و نمایه را چگونه باید ساخت. از آنجا که اینها را نمی‌دانند و، علاوه بر این، نمی‌توانند جمله را خوب سامان دهند، حاصل کارشان خوب نیست و، در نتیجه، می‌توان قبول کرد که انتقاد گروه مخالف - طرفداران ترجمه - درست است.

اما انتقاد این گروه بنیاد نادرستی دارد. آنها

و روشهایی برای مراقبت بیمار صحبت می‌کنند که هنوز به بیمارستانهای ما راه نیافته است.^۱

تألیف معیوب و استدلال مخالفان

متأسفانه، از آنجا که تعداد کتابهای تألیفی خوب در ایران کم است، طرفداران ترجمه پرداختن به تألیف را عبث می‌دانند. آنها استدلال می‌کنند که در زمینه علوم دقیق کتابهای خوبی به زبانهای خارجی نوشته شده که با ترجمه آنها می‌توان نیاز کشور را برطرف کرد. بخش مهمتر استدلال ایشان وجود تألیفات معیوب و ناقص به زبان فارسی است. حقیقت این است که بسیاری از تألیفات کنونی دانشگاهی ما اشکال دارند: انسجام متنی ندارند؛ لفاظی دارند؛ هویت پاراگرافی ندارند؛ نظام مأخذگذاری ثابت و یکدست ندارند؛ کتابنامه و نمایه ندارند یا اگر دارند ناقص و بی‌روش است. اشکالات مربوط به شکل و جدول و چاپ بد و استفاده نکردن از شیوه‌ها و ابزارهای نشر مدرن نیز در بیشتر آنها به چشم می‌خورد. منکر اینها نمی‌توان شد. حتی نباید گفت که در حال حاضر نباید کتاب درسی ترجمه شود. مسئله این است که به صرف ناتوانی در تألیف نباید با نفس موضوع مخالفت کرد. باید دید اشکال کار کجاست و آن را برطرف کرد. ما نیز همچون ملتهای دیگر باید بنویسیم.

ضعف نظام آموزشی در آموزش تألیف

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد و در عمل نیز مشاهده کرده‌است، دانشجویان ما - استادان و مهندسان آینده - در رساله‌نویسی بسیار ضعیف‌اند. عمومی بودن این ضعف نشان‌دهنده نارسایی نظام آموزشی است. البته، واحدهایی به نام «آیین نگارش» یا «فنون

تألیف و حتی ترجمه تعدیل شده‌اند، اما نمی‌توان علت مخالفت آنها با تألیف را صرفاً همین دانست. مخالفت آنها، ظاهراً، مبتنی بر بی‌فایده دانستن این امر است. آنها قبول ندارند که تأثیر تألیف، چنانچه خوب صورت گرفته باشد، بسیار بیش از همتای ترجمه‌ای آن است. کتابهای درسی ترجمه شده، به علت ناهمواری ناگزیر زبان ترجمه، از یک طرف، و وجود عناصر ترجمه‌ناپذیر و وابسته به فرهنگ مبدأ، از طرف دیگر، هرگز روانی و جاذبه کتاب درسی تألیفی را، چنانچه همه عناصر تألیف را داشته باشد، پیدا نخواهد کرد. مشکل دیگر، وجود عناصر غیرلازم و نبود عناصر لازم برای فرهنگ مقصد در کتابهای خارجی است.

در این باره، معصومی همدانی (۱۳۶۶: ۲۱-۱۴)، در مقاله روشنگر و پرمحتوای خود، می‌نویسد: «از سوی دیگر، محیط اجتماعی و زمینه فرهنگی دانشجو هم در تعیین بهترین راه آموختن یک علم به او و در نوع مطالبی که باید فرا بگیرد بسیار مؤثر است. اگر در یک کتاب درسی آمریکایی، ضمن یک مسئله مکانیکی، فاصله دو شهر سانفرانسیسکو و نیویورک به عنوان مثال ذکر شده باشد، معمولاً مترجم فارسی آن را به فاصله دو شهر ایران، مثلاً تهران و مشهد، تبدیل می‌کند، و بقیه مسئله را هم طوری تغییر می‌دهد که با آن تغییر اول سازگار باشد (اگرچه برخی حتی این نوع تغییرات را هم با امانت در ترجمه مغایر می‌دانند). اما آیا مطالبی که باید تغییر بکند منحصر به این نوع چیزهاست؟ در غالب کتابهای درسی غربی در زمینه پزشکی، درباره بیماریهایی به تفصیل بحث می‌شود که خوشبختانه در محیط ما حتی یک مورد هم وجود ندارد. یک کتاب سبزیکاری آمریکایی درباره کشت سبزیهایی بحث می‌کند که حتی سرسفره ثروتمندان ما هم یافت نمی‌شود، و در کتابهای پرستاری از دستگاهها

۱. معصومی همدانی، حسین، «در دشواری و ضرورت تألیف»، نشر دانش، سال ۷، شماره ۵، شهریور ۱۳۶۶.

کردن نوشته، اعم از علمی و تخیلی، است. اگر این تکلیف درست و کافی انجام شود، مؤلفان بهتر و بیشتری تربیت خواهند شد. خلاصه کردن مهارت بسیار مهمی است. کسی می‌تواند نوشته‌ای را خوب خلاصه کند که آن را خوب بفهمد، قادر باشد مطلب مهم را از غیرمهم تشخیص دهد، دارای واژگانی از آن خود باشد و، خلاصه، بتواند مطلبی را که در جایی خوانده یا از کسی شنیده، به زبان خود، بیان کند. در واقع، خلاصه کردن مهارت چندگانه‌ای است که تسلط بر آن نیاز به زمان و تمرین زیادی دارد.

برداشت نادرست از تألیف

مقاله حاضر گنجایش پرداختن به ویژگیهای تألیف را ندارد، اما می‌توان به چند نکته اشاره کرد. اول، برخی کارشناسان و نویسندگان و مترجمان به نوشتن کتاب درسی همچون نوشته خلاق نگاه می‌کنند و، در نتیجه، جرئت پرداختن به آن را پیدا نمی‌کنند؛ دوم، عده‌ای کتاب درسی را با تحقیق اشتباه می‌گیرند، حال آنکه مؤلف کتاب درسی، به هیچ وجه، ملزم به کشف جدید نیست. مؤلف خوب و توانا کسی است که دانش موجود را به نحوی جالب و خواندنی عرضه کند. سوم، برخی چنین می‌پندارند که استفاده از نوشته‌های دیگران در تألیف سرقت ادبی به حساب می‌آید. این نظر درست نیست؛ برداشت از نوشته‌های مؤلفان دیگر، چنانچه با حساب و کتاب و مأخذنگاری درست باشد، هیچ اشکالی ندارد. چهارم، گروهی گمان می‌کنند اگر قطعه‌ای از کتابی خارجی ترجمه کنند و آن را در نوشته خود بیاورند خلاف تألیف عمل کرده‌اند. این امر نیز بخشی از مقوله سوم است که با رعایت اصول ایرادی ندارد. پنجم، اشکالی است که شاید بتوان آن را برآیند برداشتهای نادرست قبلی دانست.

نگارش» جزو واحدهای درسی دانشجویان هست اما به نظر می‌رسد که محتوا و نوع تدریس آنها به نوشتن مقاله یا کتاب کمک چندانی نمی‌کند.

معلومات زاید

یکی از اشکالات کار نوع رویکرد آموزشی در این زمینه است. وقت زیادی تلف می‌شود تا به دانشجویان یاد بدهند انواع «اضافه‌های بیانی، تشبیهی، اقترانی، استعاری و بنوت چیست، اما به آنها نمی‌گویند که تعریف، توصیف، استدلال، و مقایسه چیست. به آنها نمی‌آموزند که ساختار پاراگراف چگونه است، چگونه می‌توان مطلبی را در چند پاراگراف نوشت، انسجام و ساختار کلی متن چیست، نسبت کیفی و کمی پانویست با متن چیست، چگونه باید از کتابخانه استفاده کرد و چگونه باید مأخذ نوشته را تنظیم و ثبت کرد. به نظر می‌رسد نگارش دانشگاهی امروز به این مهارتها بیشتر نیاز دارد تا انواع تشبیه و استعاره.

موضوع مخالفت با ادبیات کهن نیست. شک نیست که مطالعه آثار ادبی - چه نظم و چه نثر - در غنی شدن نوشته مؤثر است. کسی که دچار فقر واژگانی یا نحوی است نمی‌تواند نوشته خوبی عرضه کند. اما در این باره به چند نکته باید اشاره شود. اول، آیا ادبیات فقط ادبیات کهن و کلاسیک است؟ دوم، آیا قرار است دانشجو یا استاد فقط مقاله یا کتاب ادبی تألیف کند؟ و سوم، فقر واژگانی نسبت به کدام موضوع؟ آیا با لغات متون ارزشمندی نظیر کلیل و دمنه یا دره نادره می‌توان مقاله‌ای درباره «وارونگی هوا در زمستان» نوشت؟ نگارش امروز به ابزاری غیر از اینها نیاز دارد. حتی قرار گرفتن بیش از حد در نفوذ این آثار ممکن است زیان‌آور باشد.

خلاصه کردن

یکی از نقصهای مهم آموزشی در این زمینه خلاصه

کتابهای درسی را از دو جنبه می‌توان غنی‌تر کرد:
(۱) روش عرضه مطلب، (۲) محتوا.

طبیعی است هر مدرس برای تدریس روشی خاص دارد. این روش و شگردهای آن در طول زمان حاصل می‌شود. گاه دیده می‌شود که مدرسان بر سر ترتیب عرضه مطلب به دانشجو با هم اختلاف نظر دارند. این اختلاف گاه بر سر حجم مطلب است. برخی تمرینهای کم و برخی تمرین زیاد را مناسب فصلی خاص می‌دانند. مدرسی که طی سالیان به این تجربه دست می‌یابد بهتر است آن را در اختیار همگان قرار دهد، و این راهی غیر از تألیف ندارد. می‌توان کتابی تألیف کرد که از نظر محتوا هیچ چیز کمتر یا بیشتر از کتابهای مشابه قبلی نداشته باشد اما، به لحاظ روش عرضه مطلب، کاملاً با آنها متفاوت باشد. این تفاوت چیز کمی نیست. بارها مشاهده شده که چنین تألیفی گوی سبقت از پیشینیان خود ربوده و پسندی همگانی یافته‌است.

کتاب درسی را از جنبه محتوا نیز می‌توان تغییر داد. کتاب درسی، اصولاً، محل موضوعهای تثبیت نشده و مناقشه‌انگیز نیست. جای این‌گونه مطالب در مقالات مجله‌های پژوهشی است. ادبا و دانشمندان در این‌گونه مقالات، بر سر موضوعی خاص و معمولاً نو، با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنند و حاصل تأملات، تخیلات، و کارهای آزمایشگاهی خود را در آنها به نمایش می‌گذارند. منعی ندارد که دانشجویان بخواهند این بحث و جدلها را در این مقالات دنبال کنند و چه بسا چنین کاری لازم باشد. نکته این است که این بحثهای نظری یا آزمایشگاهی، تا زمانی که به نتیجه نسبتاً مشخص نرسد، به کتاب درسی، به معنای کلاسیک آن، راه نخواهد یافت.

مدرس آگاه، در کنار تدریس، چشمی نیز به پیشرفتهای رشته خود دارد. این پیشرفتهای سبب

نویسنده ناشی، برای فرار از قید و بندهای برخاسته از برداشتهای نادرست بالا، سخن دیگران را چنان با سخن خود درمی‌آمیزد که هیچ‌کس نتواند بفهمد کدام از آن او و کدام از آن دیگران است و این یکی از آفتهای مهم تألیف در کشور ماست. ششم، برخی از مؤلفان ما، در سخن شفاهی بسیار روشن و روان حرف می‌زنند و حرفشان کاملاً مفهوم است، اما معلوم نیست چرا همینها، به هنگام نوشتن، ناگهان آن گفتار روان و راحت را فراموش می‌کنند و، انگار که آدم دیگری شده‌باشند، شروع می‌کنند به نوشتن کلمات و جمله‌هایی که به زبان یاجوج و ماجوج شباهت دارد. به نظر می‌رسد که این مؤلفان، هنگام نشستن بر مسند تألیف، گمان می‌کنند که هر آنچه مردم معمولی بر زبان می‌رانند تابوست و نباید به نوشته راه یابد. این پدیده را در برخورد مردم کوچه و خیابان با مصاحبه‌کنندگان تلویزیون نیز می‌توان دید. این افراد در گفتگوهای روزمره اجتماعی کاملاً توانا و خوش بیان‌اند، اما به محض روبه‌رو شدن با میکروفون و دوربین، واژگان و دستور زبان مادری خود را کنار می‌گذارند و با کلام و دستوری سخن می‌گویند که معلوم نیست از کجا برمی‌خیزد. شاید بتوان این به اصطلاح «تغییر کانال» را ناشی از حرمت نهادن بیش از حد به زبان رسمی و نوشتاری در جامعه ما دانست.

جاذبه امتیاز دانشگاهی

بنا بر ضوابط نظام دانشگاهی، استادان باید تألیف داشته‌باشند تا بتوانند ارتقا پیدا کنند. در درستی این ضابطه شکی نیست. هر مدرس دانشگاهی، علاوه بر تدریس، باید بتواند بهره‌ای به متون موجود در رشته خود نیز ببخشد. چنانچه هر مدرسی این بهره‌بخشی را وظیفه خود بداند، متنهای درسی رشته‌های دانشگاهی روز به روز غنی‌تر خواهد شد.

می‌توان گفت که از این نظر جسورانه عمل کرده است، اما باید شجاعانه نارساییهای کار را نیز پذیرفت و در جهت بهبود اقدام کرد. اشکالات موجود در این کتابها را به شش گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱) نداشتن انسجام متنی، ۲) طراحی آموزشی نادرست، ۳) اشکالات زبانی، ۴) اشکالات مأخذنگاری (آمیختگی سخن مؤلف و نقل قول از منابع دیگر)، ۵) اشکالات محتوایی، و ۶) روزآمد نبودن.

علاوه بر این، مسئله «تألیفات ترجمه‌ای» نیز در میان است. این کتابها را، که البته تعدادشان زیاد نیست، نه تألیف می‌توان نام داد نه ترجمه و نه حتی ترجمه تعدیل شده. تألیف نیستند زیرا عمدتاً ترجمه‌اند، ترجمه نیستند چرا که بخشهای زیادی از کتاب اصلی در آنها ترجمه نشده است. سرانجام، ترجمه تعدیل شده نیستند زیرا بخشهای حذف شده صرفاً به منظور کاستن و تنظیم آن در قالب دو واحد درسی، یا ناتوانی مترجم در ترجمه آنها صورت گرفته است نه سازوار کردن منطقی آن برای دانشجوی ایرانی که کاری است کاملاً پسندیده.

چهار گروه اول از اشکالهای فوق در مقوله فن تألیف قرار می‌گیرند که با ویرایش به معنای متعارف آن رابطه بیشتری دارد.^۲ اشکالهای گروه چهارم و پنجم به معلومات نویسنده ربط دارد. با اینکه این اشکالها (اشکالهای محتوایی و روزآمد نبودن) مهمتر به نظر می‌آید، مسلط شدن بر موارد مربوط به چهار گروه اول نیاز به کار و تلاش بیشتری دارد. ما

می‌شود که کتابهای درسی کهنه شوند. بنابراین، مدرس- مؤلف می‌تواند، با گنجاندن پیشرفتهای جدید در کتابهای درسی قدیم، آنها را روزآمد و تألیفی جدید عرضه کند.

دادن امتیاز دانشگاهی به استادانی که تألیفی جدید به تألیفات قبلی می‌افزایند تدبیر مناسبی است، اما در نظر نگرفتن امتیاز مناسب برای ترجمه از منطقی قوی برخوردار نیست. اولاً، گاه کتابهایی درسی وجود دارند که برای ترجمه بسیار مناسب‌اند، کتابهایی که رنگ فرهنگی ندارند. چنانچه این کتابهای درسی با زبانی روان و مناسب ترجمه و، در صورت لزوم، تعدیل شوند، کتابهای درسی خوبی خواهند بود که می‌توان، درست مانند تألیف، از آنها استفاده کرد. ثانیاً، و مهمتر، استادانی که به ترجمه کتاب می‌پردازند، در فرآیند ترجمه، با زیر و بم تألیف آشنا می‌شوند، و خود بعدها می‌توانند رأساً تألیف کنند.

سنت تألیف در دانشگاه پیام‌نور

دانشگاه پیام‌نور، به علت کتاب محور بودن، در موقعیتی است که از این لحاظ می‌تواند بسیار مؤثر باشد. این تأثیر از آن روست که گستره وسیعی را در پوشش خود دارد: حدود ۲۳۰ مرکز آموزشی و بیش از ۵۰۰ هزار دانشجو. کتابهای درسی این دانشگاه، که گاه در شمارگانی بالاتر از ۱۰۰ هزار منتشر می‌شوند، از مسیری پیشرفتی عبور می‌کنند. هر کتاب ابتدا به صورت «درسنامه»، سپس «آزمایشی» و آن‌گاه «قطعی» چاپ و منتشر می‌شود و این مسیر، برای هر کتاب، ممکن است سالها طول بکشد. با اینکه این سیر اساس و منطقی درسی داشته، نمی‌توان ادعا کرد که کتابهای درسی این دانشگاه بی‌عیب و نقص است و ظاهراً کسی نیز چنین ادعایی ندارد. تقریباً تمام انتشارات دانشگاه پیام‌نور تألیف است و

۲. شایان ذکر است که این بدان معنی نیست که این اشکالها باید در مرحله ویرایش برطرف شوند. در واقع، نویسنده باید این مراحل را بشناسد و در نوشته خود اعمال کند. چنانچه اشکالی در آن باشد، در مرحله ویرایش می‌توان آن را اصلاح کرد. متأسفانه، برخی از ویراستاران، برای برطرف کردن این نقصهای بنیادی، ساختار کتاب را به هم می‌ریزند و در نهایت نیز ساختاری التقاطی به کتاب می‌دهند که اشکالش کمتر از اشکال ساختار اول نیست.

فضایی را نمی‌توان ایجاد کرد.

به نظر می‌رسد که همه چیز وابسته به هیئت بهمنی است که، در هیئت دانشجو، کل دانشگاه را به زیر خود گرفته و تمام برنامه‌ریزیها را تابع خود کرده است. اگر ماشین دانشگاه با آهنگ این حرکت تنظیم نشود، هیچ تدبیری کارساز نیست. بر عکس، چنانچه این تنظیم انجام گیرد، به کمک تدابیری می‌توان سنت چندین ساله تألیف را در این دانشگاه غنی‌تر کرد. ■

استادان زیادی داریم که حرف برای گفتن دارند، اما نمی‌توانند آن را به روی کاغذ منتقل کنند.

برای برطرف کردن این اشکالات و نزدیک شدن به تألیف معیار، دانشگاه پیام‌نور می‌تواند در چند جهت حرکت کند. اول، برقراری دوره‌های آموزش تألیف. در این کار، ویراستاران و طراحان آموزشی می‌توانند کمک کنند.^۳ دوم، برقراری جلسات بحث و نقد درباره یک کتاب مشخص. کتابهایی از رشته‌های گوناگون می‌توان انتخاب کرد، هر بار یکی از آنها را به استادان، طراحان آموزشی، گرافیستها، ویراستاران، نمونه‌خوانها و دانشجویان داوطلب داد و در تاریخی معین - دو سه هفته بعد از توزیع کتاب - جلسه‌ای تشکیل داد و بحث کرد. سوم، ایجاد سنت نقد در تریبونی آکادمیک. در حال حاضر، مجله پیک نور می‌تواند این جایگاه باشد. باید تدبیری اندیشید که استادان مجامله را کنار بگذارند و با شجاعتی حرفه‌ای به سنجش کار همکاران خود بپردازند. نقد و نظر کسی که خود در آن راه گام زده است بسیار ارزشمند است. چنین فردی خود می‌داند که تألیف کتاب چیست و چه مشکلاتی دارد. ایراد گرفتن کار آسانی است، و بسیاری از کسانی که ایرادها را پر آب و تاب جلوه می‌دهند از زمره کسانی‌اند که خود به آن کار نپرداخته یا تجربه چندانی در آن ندارند و نمی‌دانند که اگر خود به آن کار بپردازند، چه بسا، بیش از دیگران در کارشان عیب و ایراد باشد. شایان ذکر است که نقد خوب نباید بدون پاداش و تشویق باقی بماند.

همان‌طور که اشاره شد، این کار نیاز به تدبیر و ایجاد فضایی شایسته دارد. به نظر نگارنده، در حال حاضر، چنین فضایی در دانشگاه موجود نیست. این امر، به هیچ‌وجه، به معنی نادیده گرفتن خدمت بزرگی نیست که دانشگاه پیام‌نور در زمینه تألیف کرده است. همچنین، بدان معنا نیست که چنین

۳. بد نیست اشاره شود که طراحی آموزشی، آن‌گونه که فعلاً در دانشگاه پیام‌نور انجام می‌شود، اشکالی بنیادی دارد و نه تنها مفید نیست بلکه گاه مخراب است. مشکل مزبور این است که کتاب ابتدا نوشته و سپس به دست طراح آموزشی سپرده می‌شود، در حالی که طراح آموزشی باید از آغاز نطفه بستن کتاب در کنار مؤلف باشد و ساختار و، در نتیجه، انسجام متنی کتاب با مشارکت او شکل گیرد. طراحی آموزشی را نمی‌توان بر نوشته‌ای آماده تحمیل کرد. در حال حاضر، طراح آموزشی مرتباً تکرار می‌کند که «دانشجو پس از مطالعه این فصل باید بتواند فلان کار را انجام دهد، اما در بسیاری موارد دانشجوی بیچاره نمی‌تواند آن کار را انجام دهد صرفاً به این دلیل ساده که طرز انجام دادن آن کار به آشفته‌ترین صورت ممکن به او عرضه شده‌است.